

عالمگیر نامہ

تصنیف

منشی محمد کاظم بن محمد امین

در

احوال نخستین ده سال سلطنت اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ دوم

باہتمام

انوار بیہ بیچ

مولوی عبدالحی مدراسین مدراسہ کلکتہ

در

کالج پریس چاپ شد

کلکتہ سنہ ۱۸۶۸ء

فهرست عالمگیر نامه

- غازی کلک بدائع نگار جادو فن در سبب انشاء
باب و تمهید کلام بتعریف سخن ۱۷
بدائع وقائع و احوالی که اسباب و مقدمات طلوع نیر
امت و سطوع تابشیر صبح اقبال این بر گزیده ذوالجلال
شرق سعادت کمال امت بطریق اختصار و اجمال .. ۲۵
ای سوارچی ابوالمظفر محیی الدین محمد اورنگ
بها در عالمگیر بادشاه غازی از دکن بصمت هلد .. ایضا
ست رایات نصرت آیات از خطه فیض بنیاد اورنگ آباد
وع فتوحات گوناگون دران یورش ظفر اثر بیمین
بت ایردلی و نیروی اقبال خدا داد ۳۶
بت موکب منصور قرین دولت وغیروزی ازبلده مبارکه
نپور بصوب مستقر الخلفه اکبر آباد ۴۸
مخاربه عساکر جلال با راجه جسونت سنگه بد سگال و

(۲)

- ظفر یافتن بر جنود کفر و ضلال بعون زینت داور بیهمال ۱۵۹
 ذکر محاربه عساکر منصور نزدیک بمستقر الخلفه اکبر آباد
 یابی شکوه بی خرد مغرور و هزیمت یافتن از جنود انبال
 و گریختن بجانب دهلی و از انجا بلاهور و وقوع مقدمات دیگر ۱۶۷
 نهضت موکب مسعود از مستقر حلطنت خدا داد بصوب
 دارالخلفه شاه جهان آباد - و شرح مواعج دیگر
 ذکر مراتب زیاده حرمی و محال جوئی مراد بخش جاهل
 فادان و دستگیر شدن از به یمن تدبیر و انبال والای خدیو جهان
 فرحتان خلیل الله خان با جنود قاهره برسم منقلا بکنار آب
 ستلج و تمییدن امیر الامرا با جنود ظفر پیرا بسمت هر دو در
 بجهت مد راه سلیمان بی شکوه ۱۴۷
 زینت یافتن تخت شهنشاهی و اورنگ گیتی پناهی
 به جلوس مسعود طرازندک افسر و بر ارندک سریر شهنشاه
 جهان دار عالمگیر ۱۴۹
 تمییدن فوجی تازه از عساکر نصرت بهزوه بجهت
 سلیمان بی شکوه ۱۵۹
 نهضت موکب ظفر آیات بجانب پنجاب بقصد پیراستن آن
 ناهیت از خار وجود دارا بی شکوه بد مآب ۱۶۰
 چون مجملی از احوال آن برگشته روزگار و شمه از سرگذشت
 آن سرگشته دشت ادبار مرقوم خامه و قانع نگار گشت اکفون
 گلک بدائع ارقام بذکر مجملی از حال دارا بی شکوه نکوهیده
 فرجام بعد از وصول او به پنجاب تمهید کلام می نماید .. ۱۷۷

(۳)

- و از غرائب امور و طریقیهای احوال آن بی بهره جوهر
- دانش و شعور آنکه ۱۸۱
- توجه الویه ظفر طراز بر سبیل ایلغار بتعاقب دارا بی شکوه
- ادبار شعار ۲۰۰
- تعیین یافتن صف شکنخان بتعاقب دارا بی شکوه از ملتان
- و ترک ایلغار موکب گیهان ستان ۲۰۳
- تعیین یافتن شیخ میر با فوجی تازه از عساکر گرهون شکوه
- بتعاقب دارا بی شکوه ادبار پزوه ۲۰۸
- معاودت موکب منصور از دار الامان ملتان بدار السلطنة
- لهور و نهضت نمودن از انجا بدار الخليفة شاهجهان آباد قرین
- آرد آخ و فیروزی بنابر فتنه انگیزی ناشجاع - و شرح جوانمندی
- ماله بعد ازان روی نمود ۲۱۱
- اشرا جشن وزن فرخنده شمعى سال چهل و دوم ۲۲۷
- او توجه الویه ظفر پیرا بشکار گاه مورون جهت اطفاء نائره
- از فتنه ناشجاع ۲۳۵
- باز ذکر محاربه شیران بیسه هلیجا و بهادران رزم پیرا و فتح و فیروزی
- پیرا ساگر ظفر لوا و فرار ناشجاع ادبار انرا از معرکه مرد آزما
- ۲۴۳
- ذکر توجه الویه ظفر طراز بعد از شش روز و هزیمت ناشجاع
- و از موضع کچهوه بمستقر الخليفة اکبر آباد جهت تدبیر امتیصال
- اید دارا بی شکوه ادبار قرین و تنبیه راجه جسونت منگه خسران
- بانیر مآل و مرده تعخیر قلعه اله آباد ۲۸۴
- ذکر رسیدن دارا بی شکوه بد مآل بگجرات و کیفیت

(۳)

بر آمدن از باجمیر ۲۹۵

ذکر سخاوت شیران ~~شیران~~ هیجا و نهنگان بحر و غا و فتح و ..

فیروزی اولیای دولت و فرار از اربی شکوه بدعاقبت از اجمیر ۳۱۸

معادلت رایات ظفر پیرا بدار الخلفه شاه جهان آباد .. ۳۳۵

گفتار در تمهید جلوس ثانی ۳۴۹

جلوس میمنت عنوان پایه افزای هفت اورنگ امگان گیهان

خدیو فیروز مند جهان ستان دوم باره بر هویر سلطنت

جهان شوکت و تعیین خطبه و سکه گرامی و نام زد القاب

سامی این برگزیده الطاف ذوالجلال ثانی ۳۵۴

ذکر زاینچه طالع سعادت مطالع جلوس میمنت مانوس بطور

اختر شناسان فرس ۳۷۲

ذکر وضع تاریخ مسجد از مبدای ایام عالم آرائی این زیب

اورنگ کشور کشائی ۳۸۵

رفع بدعت نوروز و تبدیل آن به جشن نشاط افروز جلوس مبارک

تعیین مستحب و منع منہیات و مسکرات ۳۹۱

شرح بعضی از عذبات و مراسم شهنشاهی که از جلوس

میمنت عنوان عید قربان که منتهای ایام جشن بود

نسبت پامرای نامدار و اعیان دولت پایدار سمت ظهور

یافته و گذارش بعضی از سوانح حضور جمع النور در عرض

مدت جشن و سور ۳۹۳

وصول خبر مخالفت بادشاهزاده والا تبار محمد سلطان

درینگاه ۳۹۴

(۵)

	دستگیر شدن بی شکوه ادبار پژوهی بسمی کارکنان قضا و قدر	
۴۰۸	در دامت جیون زمیندار	
	بنای حصار دولت آثار شیر حاجی بر دور قلعه سعادت	
۴۲۳	بنیاد معتقد اخلافة اکبر آباد	
۴۲۵	جشن وزن قمری سال چهل و دوم	
	بموجب یوایغ معلی دارا بی شکوه و میهر بید شکوه را که بهادر	
۴۳۰	خان آورده در حوضه سرکشاده از میدان شهر بخضر آباد بردند	
۴۴۲	برآوردن دارا بی شکوه از قید هستی	
	ذکر اکرام امام حضرت شاهنشاهی و بخشیدن باج غله	
۴۴۵	و دیگر اجناس و حاصل راه داری کل مملکت محرومه ..	
	توجه رایات جهان کشا بصوب ساحل رود گنگ بشکار جهت	
۴۴۴	تقویت عمائر بنگاله	
۴۴۵	جشن وزن خجسته شمس سال چهل و دوم ..	
۴۶۷	بنای مسجد فیض امام مختصر نزدیک آرام گاه خاص ..	
	پدن بادشاه زاده محمد سلطان بچذاب خلافت و ممنوع	
۴۷۸	سعادت ملازمت و به سلیم گده نگهداشتن	
	بازار از سنین دولت داری عالم گیری مطابق	
۴۸۰ دهجری	۶۸۸
۴۸۱ روز افزون	
	اهزاد عالی تبار محمد سلطان و زنتن	۷۶۸
 و شرح وقایعی که بمعاکرافتر	
۵۵۹	

(۶)

برگشتن بادشاه زاده محمد سلطان بدلاست اقبال بی زوال
۵۴۲ خدیو جهان
۵۶۲ جشن وزن مرخنده قمری آغاز سال چهارم
تعمیر امیر خان با فوجی از جنود قاهره بتادیب راجه
۵۷۰ کرن بهورمه
کشایش قلعه چاکده که از قلاع حصین و لایت کوکن است
۵۷۴ بسمی امیر الامرا رو داده
۵۹۰ جشن وزن مبارک شمسی آغاز سال چهارم و سوم
۵۹۴ کشایش قلعه پربنده باقبال بی زوال
رسیدن امیر خان با افواج نصرت درین و آوردن راد کرن را
۵۹۹ با در پسر بحضور ظفر پیکر
رسیدن کزور رام سنگه از حری نگر و آوردن سلیمان
۶۰۰ بیدکوه و بحضور پرنور
فرستادن بادشاه زاده محمد سلطان را از سلیم گده بقاعه
گوالیار با سلیمان بیدکوه آهوی دشت ادبار
رسیدن ابراهیم بیگ سفیر حیدر علی خان والی تویان
بآستان فیض مکن جلوس
رویت هلال مبارک رمضان و آغاز سال چهارم
مرخنده و ترتیب جشن عید و جلوس
سلازمت بوداق بیگ ایلچی و رحانیدن نامه
موت سر والی ایران
جشن وزن مبارک قمری سال چهارم و پنجم

(۸)

- زمیندار آنجا بحسن مراسم و شہامت قطب الدین خان
۷۶۸ خویشکی فوجدار چونگاہ
معاودت خان خانان مہمدار بنگالہ از جنگ بعد مصاحہ
۷۷۶ و تحصیل پیشکش و پدروود کردن جهان فانی
آغاز سال ششم از سنین خلافت والی عالم گیری مطابق
سنہ ہزار و ہفتاد و سہ ہجری و توجہ بجانب کشمیر جنت
۸۱۳ نظیر
۸۳۱ جشن وزن مبارک قمری سال چہل و ہفتم
نہضت رابات جاہ و جلال از نرہت آباد کشمیر بجانب
۸۳۵ ویرناگ و از انجا بصوب دارالسلطنۃ لاہور
۸۴۱ جشن وزن مبارک شمسی و آغاز سال چہل و ششم ..
فرستادن صحیفۃ قدسی در جواب شاہ عباس والی ایران
۸۴۴ باسوغاتی قیمت ہفت لک روپیہ مصحوب تربیت خان
معاودت شہنشاہ سلیمان مریر از پنجاب بدار الخلافۃ
۸۴۵ شاہ جهان آباد
آغاز سال ہفتم از سنین والی عالم گیری مطابق سنہ ہزار
۸۵۳ و ہفتاد و چہار ہجری
۸۵۹ جشن وزن خجستہ قمری
۸۶۳ فرستادن مصطفی خان بسفارت توران
۸۶۶ تعیین راجہ جینسگہ با افواج منصور جہت دفع عیوانی مقہور
۸۶۸ جشن وزن مبارک شمسی
آغاز سال ہشتم از سنین دولت والی عالم گیری مطابق

(۷)

- ۶۳۳ جشن وزن شمسی و آغاز سال چهل و چهارم
ادراک سعادت ملازمت خواجه احمد - فقیر عبد العزیز خان
- ۶۳۷ والی بخارا و گذرانیدن نامه در ایام این جشن طرب پیرا
جشن کدخدائی پادشاه زاندا عالی تبار بخت بیدار
خجسته شیم محمد معظم با دختر عفت میر راجه رو بسنگه
راتهور بر طبق سنت سنه میمنت امروز
- ۶۳۹
- ۶۴۸ تسخیر ولایت بلارن از متعلقات صوبه بهار
یاقبال جهان کشا ظفر پیرا رفتن معظم خان خانخانان - پده
سالار به بنگاله با عساکر نصرت پیرا فتح لوا در پی ناشیام
بد فرجام باهنگ تسخیر ملک آشام و کشایش آن زاهدات
بمیان سعی و جهاد اولیای دولت میروزی اعانام پس
از کشایش کوچ بهار
- ۶۷۶ جشن جلوس جهان امروز و آغاز سال پنجم از سنین دولت
فیروز والای عالم گامی مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجری
گفتار در انحراف مزاج مقدس پایه امزای او نگ خلافت
روزی چند از منتهج صحت و استقامت
- ۷۳۴ اعتدال مزاج خدیو هفت کشور و شهزاده بحر و بر خایفده
دین پرور
- ۷۵۰ جشن وزن فرخنده فمری سال چهل و هشتم
- ۷۵۴ جشن وزن فرخنده شمسی سال چهل و پنجم
- ۷۶۰ توجه ربابت عالیات بصوب پنجاب
- ۷۶۳ فتح ولایت جام و کشته شدن رایسنگه تیره سرانجام

(۹)

- ۸۷۷ سنه هزار و هفتاد و پنج هجری
- ۸۸۴ جشن وزن فرخنده قمری
- ۸۸۷ فتح اکثری از قلاع ولایت سیوا و ایل شدن آن جهالت کیش
فتنه گرا بحسن کوشش و تدبیر راجه جیسنگه
- ۹۰۹ تعیین یافتن عمده راجها راجه جیسنگه با عساکر منصوره بعد
فراغ از مهم سیوا بتخریب ولایت بیجاپور و تنبیه عادل خان
- ۹۱۶ جشن وزن مبارک شمسی
نور آگین شدن تبت بزرگ بفروغ آذار اسلام و درآمدن زمیندار
ضالیت فرجام آنجا بشاهراه اطاعت و بندگی درگاه ملک احترام
رحمت مغفرت آیت مورد تأییدات ربانی مشمول توفیقات
آسمانی اعلی حضرت صاحب قران ثانی بوسعت آباد جهان
قدس و فرحت جاویدانی
- ۹۲۸ گفتار در فتح چانگام از متعلقات ولایت رخنگ
آغاز سال نهم از سنین دولت والی عالمگیری مطابق سنه
هزار و هفتاد و شش هجری
- ۹۲۶ جشن وزن فرخنده قمری
- ۹۴۷ فرار نمون هیدوای ضالیت شعار از درگاه پدیر مدار
تعیین مهین شعبه دوحه سلطنت و فرمان روانی گزین باو
نهال خلافت و کشور کشائی پادشاهزاده کامگار بخت بیدار
محمد معظم بانواج نصرت طراز بدار الملک کابل
- ۹۷۳ نهضت الوبیه مهر پیرایه از معتقد الخلفه اکبر آباد بدار
الخلفه شاه جهان آباد
- ۹۷۷

(۱۰)

- ۹۸۹ جشن وزن مبارک شمسی
- شرح تاخست ولایت بیجاپور و محارباتی که عساکر جهانکشا
- ۹۸۸ را با دکنیان شقارت گرا روی نمود
- تعیین یامتن دلیرخان با انواع قاهره به تنبیه زمیندار چانده
- ۱۰۲۲ و تحصیل پیشکش نمایان
- آغاز سال دهم والای دولت عالمگیری مطابق هند هزار
- ۱۰۳۰ و هفتاد و هفت هجری
- ۱۰۳۱ تواند نوگل هدیه دولت پادشاهزاده محمد کام بخش
- شورش انگیزی افغانان یوسف زئی در سواحل دریای نیلاب
- و تنبیه و تادیب آن طائفه باغیبه به نیروی اقبال دشمن
- ۱۰۳۹ مال شاهنشاه مالک رقاب
- تعیین یامتن محمد امین خان با انواع قاهره و تنبیه
- ۱۰۴۵ افغانان یوسف زئی
- ۱۰۴۶ جشن وزن فرخنده قمری
- ۱۰۶۰ جشن وزن فرخنده شمسی
- ۱۰۶۹ خاتمه
- گذارش برخی از کرائم عادات و شرائف صفات این خدیو
- ۱۰۷۰ کامل الذات
- ذکر کرائم افعال شاهنشاه حق پوره خیر اندوز در اوقات
- ۱۰۹۶ عبدالروزی

تصحیح غلطیهای کتاب عالمگیرنامه

صفحه	مطرز	غلط	صحیح
۲	۱۵	لَا أَحْصِي	لَا أَحْصِي
۱۱	۱۶	هراو	مهراو
۱۴	۲	کونبای	گونبای
۲۵	۱	تاشی	تاسی
۳۳	۱	دکیباندیده	کدیباندیده
۹۸	۲۲	رسمانه	رستمانه
۹۸ و دیگر جاها *		جمیعت	جمعیت
۱۰۴	۱۲	لِلشَّيَاطِينِ	لِلشَّيَاطِينِ
۱۰۶	۱۸	بِقَابِلَانِ	بِقَابِلَانِ
۱۰۹	۱۱	الشَّيْءِ	الْحَيِّ
۱۱۲	۵	نَاقِبَلِي	نَاقِبَلِي
۱۱۷ و دیگر جاها *		جده	جده
۱۲۵ و ۱۲۷ و ۱۲		مستقر	مستقر
۱۲۸ و دیگر جاها *		باحتزاز	باحتزاز
۱۲۹ و دیگر جاها *		امتلام	امتلام
۱۳۴	۵	مرفع	مرفع
۱۴۵ و دیگر جاها *		اعزآباد	آغزآباد
۱۵۳	۲۱	برخارمت	برخارمت

(۱۲)			
رگذازیه	رگذازیه	۱۹	۱۶۱
قاپویناش	قاپویناش	۵	۱۶۲
نذر محمد	نذر محمد	۱۴	۱۶۲
صحبیح	خلط	سطر	صفحه
مورشته	مورشته		۱۶۹ و دیگر جاها -
طوف	طوف	۱۷	۱۷۲
برگشته	برگشته	۲۱	۱۸۵
مخازی	مخازی		۲۳۳ و دیگر جاها -
مجان سگه	مجان سگه		۲۴۹ و دیگر جاها -
فرجام	فرجام	۳	۳۰۹
سید	کسید	۱۰	۳۴۹
ماخته	ساختگ	۴	۳۶۶
قلعه	قله		۳۳۳ و دیگر جاها -
سگه	سنگه		۳۳۷ و ۷۳۵ -
راهریپ	راجرریپ	۹	۴۴۱
مازراء الذهر	مازر الذهر		۴۶۱ و دیگر جاها -
متهرا	متهراز	۱۶	۴۶۳
ثنا	نا	۲۰	۴۸۲
بشاهراه	بشاهزاده	۱۹	۴۹۴
آسمانی امت	آسمان نیست	۲۲	ازضا
بانصرت	نصرت	۱۲	۵۰۱
تسویلات	تسویات	۲	۵۱۱

(۱۴)		مطر	صفحه
صحیح	غلط		
جمع	جمع	۱۸	۶۵۶
مدارا	مدوا	۲۰	۶۶۲
علاقه	عائنه	۱۸	۶۶۴
بمراهانش	بمراهانش	۲۲	ایضا
حیات	حیاط	۱۶	۶۷۵
اوقات	اوقات	۲۱	۶۷۶
شیمه	یشمه	۱۹	۶۸۷
عمانی	عمالی	۲	۶۹۳
بهار	بهادر	۵	ایضا
تطمی	قطع	۱۸	۶۹۷
نوئین	نوئین		۶۹۹ و دیگر جاها
راه	را	۲۰	۷۰۳
پیشتر نشان میدادند	پیشتر نشان میدارند	۶	۷۰۴
صدمه	صدمه	۱۷	ایضا
حائل	هائل	۱۴	۷۰۹
المکرم السی و	المکرم السی	۶	۷۱۰
و دار دادند	ودادند	۱۷	ایضا
دفاتر	فاتر	۱	۷۲۲
توانایی	توانایی	۲۰	۷۲۶
خلق شان	خالقشان	۲۱	ایضا
الروی	الروی	۱۸	۷۲۸
د	د	۰	۷۳۲ و ۶۶۸

(۱۳)		مطر	
مخیم	غلط	۹	
انگیزی	انگریزی	۱۵	
گرویدن	گرویدند	۳	
جهانگیرنگر	جانگیرنگر	۷	
کلر	رکا	۱۶	
مبها-نگه	مبهاسنگر	۱۷	
حصینة	حصیة	۱۹	
موموم	موموم	۲۱	
مقرری	مقرری	۱۸	۶
مبارک	مکارک	۹	۶
الامتثال	الامتثال	۰	۷۹۷ و ۶
دراختان	دراختان	۲۲	۱
زلت	ذلات	۶	۱
السلطنة	السلطنة	۹	۱
گربز	گزیبر		
حیفخان	حیفخان		و دیگر جاها -
انعکاس صورآء	انعطاس صوران	۱۲	
نداد	ندارد	۲۱	
نابکار	بکار	۳	
انتزاع	انزاع	۱۵	
امتناع	امتنا	۲۰	
موج	موج	۱۵	

(۱۵)

صفحه	مطر	فلاط	صحيح
۷۳۲	۵	پردات	پردات
۷۳۶	۱۸	موانع	موانع
۷۳	۲	ماهات	ماهات
ضا	۸	جشي	جشن
۷۴	۷	سپداران	سپداران
۷۵	۱۹	نش	نشيني
۷۵۱	۷	ر	را
۷۵	۱۶	طمع	طبع
۷۶۱	۱۰	ايمان	ايعان
۷۶۶	۵	نواهي	نواحي
يضاً	۱۰	صبع	صبع
۷۷۷	۶	تقائر	تقاطر
۷۸۵	۳	درد	درد
۷۸۹	۱۴	خصالست	خصال امت
۷۹۰	۱۲	خبر	جز
۷۹۲	۱۹	زوم	زوم
۸۱۸	۱۱	شده	مد
۸۲۵	۱۵	نواسج	نواسج
۸۲۶	۲۲	مفيد	مفيد
۸۲۹	۲۲	فهمي	فهمي
۸۳۰	۱۱	تقياد	تقيا

معنی	مطابق	شماره
غلط	۱۸	۸۳۱
سوا	۱۹	۸۳۳
مناکار	۱۵	۹۰۱
نبردی	۱۰	۹۲۰
ثبت	۱۸	۹۲۶
لا	۱۹	۹۲۸
دروش	۱۴	۹۳۷
خد	۱۲	۹۵۲
قامت	۱۳	۹۸۸
ای	۱۵	۹۹۴
ظفر سپاه	۳	۹۹۷
سری	۷	۱۰۲۲
ارجمند شد	•	۱۰۵۹ و ۱۰۵۱
در در	۱۲	۱۰۷۳
اخذ	۱۹	۱۰۸۴
به مرحله	۱۴	۱۰۹۵
پیشگان		

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ای داده بعقل پرتو آگاهی • شاهان ز تو کامیاب شاهنشاهی
آن را که زکاینات برتر خواهی • بر سر نهیشت انصر ظل الهی
اورنگ نشینان کشور بیان را تیغ زبان باقبال نهای بی همتائی
عالمگیر است که بر افراختن لوای دولت سلاطین دین پرور
شریعت آئین بارج نصرت و فیروزی از آیات جهان افروزی قدرت
اوست و بر انداختن اساس شوکت معاندین تیره اختر ادهبار قرین
از مساحت اقبال و بهروزی بمقتضای صلاح اندوژی حکمت او
و نکته گزینان انجمن معانی را تحفه سخن به برکت حمد جهان
پیرائی داپذیر است که آرایش شاهد ملک و عروس ملت بگوهر
تدبیر و جوهر شمشیر سلاطین جوان دولت خرد پیر باز بستۀ تقدیر
اوست و پیرایش گلبن حشمت و گلشن سلطنت از شاخ و برگ
زاید و خص و خار مفسد آثار چمن پیرای لطف مصلحت
ناتیر او •
• بیت •

(۲)

گر انداخته و برابر امراخته • بنوعی که باید چنان ساخته
فرمان روائی که نامه شهباشهیش از نقص خاتمه تناهی عزت
و جلالت پاکست و در جمت و جوی سر منزل عرفانش اعتراف
بمعجز و نقصان غایت تکاپوی عقل دراک که المعجز عن درک
الادراک ادراک آری ممکن ناتوان که جز نقص و طری سرمایه ندارد
اندازه کمالات ذاتی بر نداشته چون راه تنای ایند بلچون پوید و انسان
حیران که نقش برون پرده این بارگاه است از راز درون پرده آگاه
مگشده چسان حمد آفریدگار درون و بیرون گوید حاش لاله دست
سپاس سرمایگان شیب حدود بمدد کرمی اندیشه و حواس
بطاق بلند ایوان کبریوی قدم نرسد و غبار ادراک خاک نشینان
کوی عناصر بچشم سیم نگر و دانش بدامن هوای اوج لا ممکن
ده نشیند هرگاه عقن کل و سور اول که مهبط انوار فیض ابد و ازل
است با وجود کمال تنزه و مدسی نژادی و نهایت ربط و قرب بحضرت
مبدأ المبدأی در بیدای ناپیدا کذار شناخت کده آفریدگار راه معجز
و انکسار پوید و لا احصی و ما عرفناک گوید عقل مستحجوب ما
محبومان کنبه حدود و امکان که با وجود جزئیت و نقصان پیوسته
پایمال کشاکش وهم و خیالست بدست آویز کدام نسبت و آشنائی
کامیاب معرفت و شناسایی جناب کبریا تواند گشت و ما محصوران
چاره انوار طبایع را که بیگانه وادی مدس تجردیم بسرمایه چه دریافت
و دانش حرف بدایش الهی بر زبان اندیشه تواند گذشت هیهات
هیهات کالی دست بالای تنای خالق بلچون بلچند و چون هوس چرب
زبانان تهی کیمه زاست بیدید و نقد نمایش معاملات چار سوی

(۳)

نقص و آرایش در عرصهٔ هل من مزید قدس و کمال پیدانگی را
فشاید بینش کوتاه بین را درین مشهد حیرت اعتراف بقصور عین
دوران‌دیشی و پیش بینی است و عقل ضعیف عجز آئین را برین درگاه
عزت اظهار مسکنت و ناتوانی محض صلاح دانی و مصلحت‌گزینی •
سخن را چند باشی محمل آرای
بدست آویز عجز اینجا بنده پای

سبحان الله در جناب احدیت و کبریائی که گوهر کمالات عقلی
مانند نقایص فروغ شایستگی ندارد و زخارف خیالات باطل تهیدستان
را اینجا چه مایه قبول و روانی و در بازار عزت و جلالی که نقد
گنجینهٔ دانش و آگاهی بچیزی برنگیرند و به پشیزی نپذیرند فاسره
فلس مقالات بیهوده حرف پرستان را کدام رتبهٔ پذیرائی • نظم •
دل ز کجا وین پر و بال از کجا • من که در تعظیم جلال از کجا
و هم بکپای بسی ره نوشت • هم ز درش دست تهی بازگشت
پرورش آموختگان ازل • مشکل اینحرف نکردند حل
کز ازش علم چه دریاست این • تا ابدش ملک چه صحراست این
تعالی شاه این چه رتبهٔ علو شان الوهبت و یکذائی است که از فرط
مایهٔ ظهور و پیدائی کور دلان ظلمت کدهٔ امکان را در مشاهدهٔ انوار
هستی خویش جای چشم‌پوشی و نابذائی نگذاشته و با اینهمه جهان
پذیرائی و نمود وجود و خود نمائی از کمال احتجاب کدهٔ ذات پرده
از جمال عالم آرای حقیقت خود بر نداشته زهی دادار صنع پرده از
و قادر حکمت طراز که از نیرنگ سازی خامهٔ قدرتش صفحات حال
کایفات برنگیزی نسخهٔ بال طاووس است و اینجا آن روزی پرتو حکم‌انش

(۴)

ظلمت پیرای زاریه استعداد ممکنات از روشنی رشک خلوت
فانوس • • نظم •

چنان لطف خاصیش با هر تن است • که هر بنده گوید خدای من است
چنان کار هر یک جدا ساخته • که گویی به غیری نه پرداخته
بی نیازی که نقش پردازی کنک لطایف نگار مشیتش از پرده کارگاه
حب ذات نقش بدیع خلقت انسان که طلسم کشای گنج پنهانست
بر روی کار ابداع آورده زینت پیش طاق آمرزش و عنوان لوحه دانش
و بدنش ساخت و مستعد نوازی که سابقه تنبیتش بجزهرشناسی
علم ازل جواهر زواهر نفوس قدسیه انبیا و رسل را که گوهرهای شب
چراغ انجمن قدس اند در مکام معادن فطرت و استعداد بتابش
انوار خورشید صفت و رشاد پرورش داده از وجود مسعود شان
دامن هستی را گوهر آگین کرد و آن قدسی منشان کرامت آگین را
سرمایه شناخت جمال حقیقت و بضاعت دریامت امرار کارخانه
وجود ارزانی داشته با دراک جلال دلایل ذات و صفات کرامت
امتداز بخشید و چون بصر بصیرت و دیده بدینش کوته نظران عرصه
آمریش از مطالعه انوار قدس الوهیت محبوب و دمت استعداد
محبوبان صلحله امکان کوتاه از دامن کبریایی وجوب است برای
تاریک نشینان محفل کون دو تیره شب ضلالت ذاتی و ظلمت
فطری از فرط عنایت چراغ هدایت از مشکوه نبوت برآمورخت و
پیوسته از فروغ دلالت زمره انبیا و مرسلین که صدر آریان بارگاه
تقدس و پرده گزینان جلباب بشریت اند بدشگاه وجود و ساخت
هستی بلوامع انوار معرفت و خدا پرستی روشن داشته در هد

(۵)

زمانی بر طبق اقتضای آن یکی ازین گروه والا شکوه را خلعت
معجز طراز رسالت پوشانید و برسریب عصمت مصیر نبوت
نشانید تا بدستداری معیار دعوت و هدایت عیار گیر جواهر نفوس
سعدا و اشقیای بوده بدواعی امر و زاجر نهی انتظام بخش سلسله
وجود و رونق انزای کارگاه ایجاد باشند و کام جان قابلیت و
استعداد ممکنات را که تشنه لبان شربت فیض و گرسنه چشمان
طعمه انصال اند سیراب زلال معرفت و کامیاب نوال آگاهی
سازند و هدواره نور جهان امروز نبوت و رسالت را که فروغ آسمانی
و لطیفه ربانیست در مجالی افراد بشری و مظاهر اشخاص
صوری ترقی و استکمال نوری میر فرموده در یکی از کمال افراد
بشر بمرتبه کمال منظر رمانید و ذات قدسی او را متمم آن نور
هدایت پرتو گردانید چنانچه مظهر اتم آن نور اعظم و حامل اکمل
آن سر آلهی ذات مقدس حضرت ختمی پناهی است یعنی
اشرف مظاهر وجود - حاصل کرگاه هست و بود - محرم سراپرده قدس
احدیث - همدم محفل اذس صمدیت - واطفه نظام سلسله هستی -
رابطه انتظام مرملة حق پرستی - عنوان نصول کایفات - فهرست
ابواب مکونات - لوح محفوظ اسرار حقایق غیبی - بیت معمور انوار
معارف لاریبی - ازلی نور - ابدی ظهور - سلطان سریر قرب حضور -
سفیر کشور لاهوت - دبیر دفتر ناموت - فروغ تابشیر صبح غیب - جمع
شب افروز ظلمت ریب - صورت نامه رحمت آلهی - رحمت عالمه
عوامل نامتناهی - نخستین پرتو آفتاب صبح ازل - پیشین ثمر نهال منع
قدیم لم یزل - هازن کنوز وحی و کتاب - کشف رموز ثواب و عقاب -

(۶)

نقاد جواهر نفوس انسانی - مدیری نقود خزاین اسکانی - اولین رقم
خامه بیچون - سر سخن انشاء کن فیکون - مبدن اسرار مبداء و معاد -
معین مراتب حق و رشاد - گل سرسبز گلشن لیدالی و ایام - متاع
روی دست چار-سوی عناصر و اجرام - واسطه افجالی عیوب - وسیله
انحصای ذنوب - خلف الصدق دودمان غیب و شهادت - ابو الآباء
نقایح خمر و سعادت - فهرمان کشور باطن و ظاهر - آوریده اول و
برگزیده آخر - هدایت کنش شفاعت گستر - عصمت پدروای اعجاز
پرور - فروغ کوهر ارواح - مصباح زجاجه اسباح - نور مقدس و عقل مجرد -
روح منزله و نفس موبد - بیاض عوارف معارف ربانی - قسام وظایف
کمالات انسانی - فایده قواعد وجود - هادی مراحل شهوت - جلا بخش
مرآت استعدادات - آئینه دار جمال سعادات - سبل زوای دیدگاه دانش
و بینش - طلسم کشای گنج آمرزش - دانای اسرار سواد و بیاض -
مهین خلیفه مبداء و بیاض - پدشوای دیدا و عقیمی - رهنمای صورت
و معنی - دیباچه آزادی سعادت و سروری - خاتمه پدروای رحالت
رحالت و پیغمبری - رهبر وادی موز و نجات - داور عرصه محشر و
عرصات - کرسی نشین عرش رحمت و اعتلا - صدر گزین مسند عزت
و امطفا - حضرت محمد مصطفی - علیه وآله و اصحابه من الصلوات
والتحیات ما کان اتم و اوفی •
• نظم •
محمد شهشاه ایوان عرب • بهار دل امروز بستان قرب
بحق ذوق مسند کبریا • دای مخرش از فقر و از پوریا
ز درویشش بسکه سرمایه بود • ز داداری فقر بی سایه بود
شب و روز بر - فرا روزگار • بدی از نعیم جهان روزه دار

(۷)

جزآن شب که بر قرص ماه می‌یافت دست * زخوان فلک نیم نانی شکست
بعد از اكمال دین و اتمام نعمت معرفت و یقین بوجود نور آگین
حضرت خاتم المرسلین که کارملت و ایمان بشایستگی رونق و سامان
یافته مرآت اعتقاد و آئینه استعداد این امت فرخنده بخت سعادت
نزد بمصقل هدایت و توحید از زنگار ظلمت شرک جلی منجلی
گردید و دوره نبوت بانجام و گنجینه وحی بمهر اختتام رسید بانقضای
کمال رحمت و راست نامتناهی نبر خلافت و امامت از مشرق
متابعت و کرامت دهانید و جهانیانرا از بیم تیره روزی رهانید
چنانچه ساحت کعبه ایمان و وادی قدس اسلام از پرتو انوار معنی
خلفای راشدین و ائمه دین که چراغ افروز مشکوه نبوت اند روشنی
و ضیا پذیرفت و کارخانه سنت نبوی و دستکاه ملت مصطفوی را
بسرکاری متابعت و اهتمام حقاقت آن برگزیدگان تقدس آئین
و پیشوایان هدایت گزین که پایه قدر و جلال و اندازه فضل و کمال
شان از اندیشه هم و خیال افزونست و کلام اعجاز پیرای آبی و
حدیف و هی طراز حضرت رسالت پناهی بجلائل نعمت و مناقب شان
مشحون رونق و انتظام امزود قواعد خدا شناسی و رسوم حق سپاسی
والا پایگی و بلند اساسی یانمت و گلشن دین و اعتقاد از خص و
خاشاک شرک و ارتداد پیرایش گرفت و بتقدیم فرض غزا و جهاد
آئین دین پروری و کفر سوزی تازه شد و ملت احمدی را مآثر
شوکت و اعتقاد و مدارج نصرت و استیلا در اطراف و اکناف جهان
بلند آوازه گردید مهاجر نصرت شعار اسلام را بحسن تجهیز و پذیر
و برکت اصابت تدبیر آن فرازندگان پایه خلافت و طرازندگان خلعت

(۸)

ذعابت فذبح بلاد و اصهار و فذل و قمع کفار فجار بصهرولت و آسانی
 میسر گشت و پایه قدر و منزلت دین مبدین بیدین مساعی جمیله
 آن رهنمایان حق آئین و عقیدایان طریق یقین در اندک فرصتی
 از اوج - پهر برین در گذشت رضی الله عنهم بحسن الخلفه و الامامه
 و رضوا عنه بفوز القرب و الکرامه و چون طراوت چمن شریعت و نصارت
 گلشن ملت بی آبیاری تیغ معدلت و سیاست و احکام اساس
 دین و استقرار قواعد شرع منین بی دغدغی امر سروری و ریاست
 صورت نگیره و نسخ آثار بدع و مذاهبی و ترویج سنن نبوی و اجرای
 اوامر الهی و تنظیم امور صالح و مهم رعیت و حفظ قانون عدالت
 و سوست بی وجود قهرمانی داد گذر و فرمان روائی عدل پرور
 امکان نپذیرد لا جرم بمقتضای حکمت بالغه ایزدی پس از انقضای
 عهد سعادت مهد خلافت و انقراض زمان هدایت عنوان امامت
 مذکور ریاست کامله برابا که ظل مرتبه خلافت علیاست بنام نامی
 فرمان روایان معدلت پدراپی آرایش بخشیده زمام مهم خلائق و
 عباد و سررشته بسمت کشاد کار خانه تکوین و ایجاد بکف عدل و
 داد سلاطین دین پرور و الانزاد که اساطین بارگاه وجود و برگزیدگان
 کلرگاه هست و بود ماند - پیرد آمد و ملک و ملت و دین و دولت را
 از میامن آثار لطف و قهر و مروع انوار رامت و نصفت آن سالکان
 صدائک عاطفت و ذممان مذهب خلافت رونق و صدا افزود و هر چند
 که خورشید لطف و عنایت ربانی از اوج اقتضای حکمت و مشیت
 نرساحت احوال طایفه از گروه والا شکوه نوع انسانی تامنه این امر
 جلیل القدر و خطب عظیم الشان در ایشان ودیعت گذاشت از آن

(۹)

خانواده دولت و سروری بلند اختیری را بانصر سعادت و برتری
 برافراخته بادی و بانی آن دولت آسمانی و مبدع و مخترع
 قوانین هشت و جهانبانی ساخت و ازان سلسله ارجمند قوی
 طالع بخت بلندی را مربی آن دولت جهانکشا و مکمل آن سلطنت
 عالم پیرا گردانیده او را بجای توفیقات خاص و مزید کرامت
 اختصاص از سایر اقران سعادت قرین و نام آوران آن طبقه جلالت
 آئین نواخت تا پایه جاه و جلال بمیامن بخت و انباش بذروه
 ترقی و کمال رسیده محامد اطوار خجسته آثار و مکارم خصال
 قدسی مذالش در مراتب دولت و جهانبانی و مراسم سلطنت و
 گیتی ستانی دستور معامله دانان این رتبه عالی و دیباچه نسخه
 مفاخر و معالی باشد چنانچه آثار صدق اینمعنی از تباشیر صبح
 خلافت طبقه رفیع کورگانی و سلسله علیه صاحبقرانی بر ساعت
 شهود و منصف بروز چون لعمه مهر منیر عالم افروز است چه همچنان
 که بادی آن دولت ابدی ظهور و بانی آن سلطنت ازای اساس
 دست هرورد توفیقات آسمانی - مورد تاییدات ربانی - مصدر آثار
 عظمت و جلال - مطلع انوار ابهت و اقبال - نوازنده لوائی جهان
 کشائی - طراز نده سریر فرمان روانی - مطاع خوانین گیتی و خدایگان
 سلاطین عالم - امیر کبیر و خاتمان اکرم - حضرت امیر تیمر صاحبقران
 اعظم - است انار الله برهانه که فتوحات شگرف و مساعی جمیده
 آن حضرت در مدت سی و شش ساله سلطنت و کشور ستانی زیب
 عنوان ظفر نامهای پاستادیسنت مظهر تکمیل قواعد این خلافت
 ابدی و محیی آثار و رسوم این دولت سرمدی ذات قدیمی سمات

(۱۰)

گیتی خدیو عالمگیر جهان سنان شهنشاه خدا آگاه زمان ماصمت
که از فیض ظهور عهد همایون فالش دین و دولت در پایه رفعت
و سرافرازی و به نیروی بال اقبالش همای شوکت و حشمت در
ادج شرف و بلند پرزادست یعنی شهنشاه ظفر جنود تائید سپاه -
فروغ کوکب حشمت و جاه - اختر مظهر بلند اختری - مرور اقلیم
سروری - دریا دل ابر دست - حق جوی یزدان پرمت - نیروز بخت
جوان دولت - والا همت قوی صولت - خورشید رای جمشید نظیر -
صبح سیمای مشرق ضمیر - آینه روی دانش و هنر - حرز بازوی
نصرت و ظفر - افتخار افسر و تخت - سزادار دولت و بخت -
دور اندیش پیش بین - حق منش حقیقت آئین - کامیاب
فضیلت جود و تفضل - بهره مند نشاء وثوق و توکل - صورت شرع
و معنی عقل - بیکر انصاف و جان عدل - نخل پیرای ریاض
سعادت سرمدی - گلچین حدیقه خلق محمدی لنگر سفینه حلم
و وقار - قطب ملک نبات و قرار - ماهیچه رایت نصرت و نیروزی -
شمس ایوان دولت و بهروزی - اسلام پرور کفر سوز - سرزدای
خیر اندوز - زنار گسل بت شکن - حق درست باطل دشمن -
میزان استقامت اخلاق و احوال - معیار امتحان هفرد کمال - شاهد
اعدل معنی عادلیت - مصداق اکمل نشاء فایلیت - مبدست
انجمن جود و کرم - گران رگب مضمار نبات قدم - ساغر شکن
بد صفتان - پنجه تاب دراز دستان - کامل نصاب جوهر دانش
و بینش - مالک رقاب کشور آمرینش - طرز آموز رموز کشور طرازی -
قانون پیرای طور مسکین نوازی - قرار زمین و مدار زمان - جهان

(۱۱)

جان و جان جهان - فروغ گوهر خرد - جدا کفندۀ نیک از بد -
پیرو رضای حق مقید امر قادر مطلق - نیاز اندوز بارگاه الوهیت -
نامیده افروز سجود عبودیت - شریعت مطیع سلاطین مطاع - نقش
بدیع خامۀ ابداع - مظهر الطاف سبحانی - آینه رحمت رحمانی -
رونق انزای هنگامۀ بزم و رزم - پیدشوی سلاطین والا عزم - نظر کردۀ
معادت ازلی - دست پروردۀ لطف لم یزلی - صورت عظمت
و جلال - معنی دولت و اقبال - آسمان شوکت و شان - محیط
بر و احسان - مسند آزادی اورنگ خلافت - مربع نشین چار بالش
سلطنت - برگزیدۀ لطف و عنایت آله - شمع این شش انجمن
و ستون ابن نه بارگاه - خورشید عالم آزادی ارمج سروری و سرانزاری -
ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه
غازی - لزال موفقا باحیاء دین الله و سنة رسوله الحجازی - و موبدا
كلمة الله و احراز المفاخر و المعازي • • نظم •
شهنشاهی که اقبالش بتایید • مسخر کرد عالم را چو خورشید
هم از آغاز بختش بود ظاهر • که عالمگیر خواهد گشت آخر
چو سر زک هر از روشن روان را • بود روشن که میگردد جهان را
زهی خدیو موبد اقبال مند - و شهنشاه حق پرثوه سعادت پیوند - که
به نیروی بازوی توفیق ازلی و قوت سر پنجه تاید آسمانی لوی دین
و رایت دولت بیکدمت همت بر افراخته و بتقویت شرع شریف
و اجرای اوامر الهی شهنشاهی را با خلافت پناهی انباز ساخته -
تا تیغ سعی و جهادش در محور سوم کفر و ضلال جوهر نما گشته
از خوف اشتباه هر زنازگ بر تن کشیشان نابکار در کشاکش

(۱۲)

گسیختن است و برهنه بتخت نشین از صندل جبین سر گرم
 زنک بنای مسجد ریختن - بتوفیق اعلاء معالم دین نبوی کریم قصر
 رفعتش عرض اشکبار - و برکت صیانت مآثر شرع مصطفوی دست
 زلزله حوادث از دامن کاخ دولتش کوتاه - در محکمۀ قاضیان قضا قدرتش
 بتنفیذ احکام شریعت غراگدا با جمشید و ذره با خورشید دوش
 بدوش - و بمتابعت محاسبان قدر صواتش در منع آثار بدع و اهوا
 آسمان از کهکشان دره بر دوش - بمیامن سعی واجتهادش کار دین
 و ملت با برگ و ساز - و از زبان تیغ جهادش زبان اسلام بر کفر
 دراز - از هیبت ترکناز قهر دشمن گدازش همدوی سرکشی که در
 همد مانده زلف بدان است - و کافر طرازی که ترک بیداد نکرده
 دل بیرحم خوبان - روزی که رامتش لوای معدلت در جهان امراخته -
 نخست رفیع کین سپهر و جور انجم از فلک زندگان نموده - و دمی که
 همتش بکشایش کار عالم پردازاخته ازل گره از پیشانی بخت فرو
 بسته بی طالمان کشوده - بمیامن عدل و دادش همه چیز بر راحتی
 گرانیده مگر میزان که دمبدم از سنجیدن بار عطایش خم میشود -
 و به برکت صدق و سدادش هر مایه امزایش پذیرفته الا حاصل
 بحر و کان که هر نفس از زبان دنی - غایش کم میشود - سرشته
 زنجیر عدلش در دست مظلومان جور دیده از سلسله زلف معشوق
 در دست عاشق ستم کشیده خوشتر - و نوای کوس انصامش در گوش
 داد خواهان بیتاب از نغمه طنبور و رباب در مسامع مستان خراب
 دلکشتر - شحنه فهرش مودعی روشن کجرفندار را بسان مار پوست از تن
 درست کشیده - و جلاک غضبش کهنه گرگان مردم آزار را بسان بره

(۱۳)

و گویند در مسلخ عدالت سر بریده - در پرسش گاه ممدانش ظالم
 پیشگان جور پرور را هول روز جزا واضطراب باز پرس محشر - و در بارگاه
 نصفتش چرخ فتنه گرد در کشاکش باز خواست شور و شر - کج تلاشایی
 که پا از اندازه گلیم خود بیرون می کشیدند چون نقش قالبین بر بساط
 انصافش لکه کوب سیاست را آماده اند - و خود ناشناسانی که قدم
 از حد خویش فراتر می نهادند بتوزک نگاه تهدیدش همه در پایه
 خود ایستاده - پالنگ غضبش برگردن سرکشان و جباران چون طوق
 قمری با گردن همراه - و گسیختن زنجیر قهرش از پای خود سران و
 کج رفتاران از - و هان اجل میانجی خواه - از بیم تاکید شعله عتابش
 در پرده داری ناموس شمع را از چاک پرده فانوس پیه تن در
 کداختن - و بسطوت قهرمان صلاحش در نهی می پرستان لاله در بزمگاه
 گلستان باد از ساعز از کف انداختن - اگر در چمن از تابش
 حرارت خورشید رنگ گلی شکسته چهره غضبش بتقصیر هوا
 داری سحاب چون عارض آفتاب گرم بر آسروختن امت - و اگر
 در گلستان از کشاکش تعدی باد قبای اطلس گل و پیراهن
 حریر لاله چاک خورده بکوتاهی رفوکاری آن خیاط نامیده را از شعله
 عتابش بیم سوختن - بحمایمت محتونی عدالتش گل حمام خرد
 خود از نسیم میتواند گرفت - و به پشت گرمی محاسب انصافش
 ابر شمار در خویش از دریا می تواند جست - اگر نه جرم کجروی
 آسمان بودی - فکر فلکها پدمايش بناخن تدبیر عقده ذنب کشودی -
 و اگر روی آفتاب در میان ندیدی - فروغ اختر رایش از هر ذره
 خورشیدی نمودی - خیاط نضا در دوختن خلعت بقا بر قامت

(۱۴)

والای دواتش امتداد زمان را بجای یک رشته در سوزن کشیده - و
 معمار قدر هنگام بنای قصر رفیع حشمتش کونپای نظیر فضایی
 عرصه امکان و پهنای ماحمت مکان و اندازه طرح یک ایوان دیده -
 از بس خرابه‌ها به معماری لطفش سمت عمارت یافته - و جبال و بوادی
 از فیض آبادی کرمتش آبادی پذیرفته - در ایام خیر انجامش جز
 چند بی‌خانمسی - و بغیر از چرخ و شاهین بی‌آشیدایی - نشان نتوان
 داد - از آنجا که در معمارک هیچجا بجوش توکل و سپر تسلیم از صدمه
 تیغ و سنان بی‌هراس و بیم است تصرف چون همدش التزام
 - پر را در بزم قرار داده تا ارباب خواهش و تمنا از خازن مکرمتش
 زر به - پر برند - و چون از غایت تقدس ذات و حسن توفیق لب
 بشرب رحیق نمی‌آلاید اجتهاد قهر و سطوتش شیشه و جام مخصوص
 رزم ساخته تا غازیان خون آشام هنگام انتقام بآن خون دشمن خورند -
 هر کشانی که به نخوت کلاه جباری از سرگردون می‌ربودند سر انقیاد
 بر آستان عبودیتش نهاده اند - و جبارایکه ببازری تطاول پنجه
 از خورشید می‌بردند دست بیعت بقبضه تیغش داده - هر که سر
 بر خط مرمانش گذاشت حربر سرسنازش گذاشت - و هر که تخم
 عداوتش در دل کاشت جز خصران حاصلی برنداشت - در ایام
 عدالت فرجامش اگر ظلمی رفته برگزشتگان و پیشینیانست - و در
 زمان نصفت عنوانش اگر ستمی مانده بر محرومان این آهنگان
 اقبال آسیدان - دشمنان را پی زحمت جنگ و پیکار از پا در انداختن
 تصرف ابدال بلند اوست - و در ستان را بی‌توسط خواهش و اظهار
 کلم دل روا ساختن اختراع همت ارجمند او - عروس ملک را

(۱۵)

در خطبه گاه و غایا تا از گوهر پی بهای مردی کابین نه بخشیده
در بر نکرده - و شاهد سلطنت را در انجمن دعوی سروری تا از
آئینه تیغ جهان کشا رو نما داده بند نقاب نکشاده - لطفش
را در پرورش دوستان خاصیت باد بهاری - قهرش را در خانه خرابی
دشمنان تاثیر میل کوهساری - گاه نوازش همه شتاب هنگام سیاست
همه تاخیر - وقت تدبیر گوهر عقل دم هیچا جوهر شمشیر - گلشن
بخت سر سبز کرد طالع ارجمندش - نهال فتح دست نشان اقبال
بلندش - طینت پاکش خمیر مایه معادت و توفیق - جوهر
ادراکش پیرایه دانش و تحقیق - لطفش تریاق سموم حوادث
روزگار - قهرش زهر قاتل دشمن نابکار - پایه اورنگ قدرش بر سر انصاف
خورشید - گوهر پایه بختش دره الداج جمشید - سیه درونان از برق
منانش در خطر - شر طینتان از آب تیغش پر حفر - گوهر شب
چراغ عقل نگین خاتم سلیمانیش - جام جهان نمای ضمیر مانع
بزم جمشیدیش - قهرش با لطف انداز - غضبش را عفو مساز -
کف همتش در ربار - تارک عزتش گوهر نثار - جبین عبودیتش
بر خاک - پای همتش بر افلاک - با عهد و اخش کوه در پایداری
سخت - حدس صابیش را عقد اخوت با کرامات درمت - در
برابر فروغ رایش روی آئینه کنندر چون پشت آئینه بی نور -
با وسعت دستگاه جاهش ساحت حشمت سلیمان تلگ تر از دیده
مور - نخل آمال دشمنانش در بی برک و یاری همطالع چوب دار -
گلشن امید معاندانش را زخم جگر حصد پرور گل همیشه بهار -
تیغ عالمگیرش با تیغ آفتاب از یکجوهر - کف گهر ریزش با دمت

(۱۶)

صحاب از یک گوهر •
• نظم •
بر جودش صحاب بحروکن پاک • از در بیدم بخشش نقد انلاک
کند پر در چو دهمت جود پرور • تو گوئی بحر کف آورده بر سر
چراغ بزم کردن اختر او • فروغ هفت دریا گوهر او
بود جوهر بدیغش گاه خون ریز • بسان موج دریا شورش انگیز
گذارد بر منافش مردم کین • سرافرازی دشمن نیست جز این
جهان از فتنه در عهدش امان یافت • ز تیغ جان ستانش ملک جان یافت
چنان زو امن و آسایش فزوده • که چشم فتنه هم خوابش ربوده
وجودش مایه تخمیر عدلست • بدورش ظلم در زنجیر عدلست
سپهر و انجم و مهر و مه او • قدیمی خادمان در گه او
نه تنها دولت دینیش دادند • که ملک صورت و معنیش دادند
بود روشن چو خورشید از چبینش • مسخر کردن روی زمینش
بدولت چون لوانی دین برافراخت • بنصرت رایتش را حق علم ساخت
بکار دین بود در حشمت و بخت • نگفده همتش سجاده بر تخت
تقدس خانه زاد طینت او • توکل پیشکار دولت او
نه پیشد سر ز فرمان آلهی • ازان حکمش رود بر ماه و ماهی
چنان کز دولت او دین قوی شد • همتش دین کام بخش از خسروی شد
نشاندش حق ازان بر تخت شاهی • که بر کرسی نشیند دین پناهی
بدورانش که نامی از ستم نیست • خرابی جز در اولیم عدم نیست
بنام عدلست چون در جهان کرد • جهان را عدل او دار امان کرد
همین يك ظلم کفون در جهانست • که نام عدل بر نوشیروانست
آلهی آسمان را نامدار است • چمن را سبزی از خرم بهار است

(۱۷)

فلک بادش بزیر پایت تخت * و ز سر سبز باد گلشن بخت
بعدلش هفت کشور باشد آب * ز حق توفیق عالم گیریش باد

نیرنگ سازی کلک بدایع نگار جادوقف در صیبه

انشاء این کتاب و تمهید کلام بتعریف سخن

سبحان الله گوهر شبنم چراغ سخن طرفه فروزنده جوهر بیست که
تیره روزان زاویه گمنامی را در شبهای تاریک کمی چراغ امید از
برافروزد و ستاره سوختگان سپهر صرا را کوکب طالع از لوازم آن
فروغ سعادت اندوزد نی نی درخشنده اختر بیست از آسمان قدس
که تاریک نشینان انجمن خمول بمشعل پرتو هدایتش راه بحریم
بارگاه قبول توانند برد و واپس ماندگان قوافل اقبال در شبگیر همت
از بارقه دلالتش مراحل کعبه آمال توانند سپرد گرا نمایه گوهر بیست
از معدن دل که چون عروس طبع ازان پیرایه گیرد رخ بزبور مکرمت
واحسان پیراید و شگرف مقادیرست از کشور آکهی که هر کس
بساط سودای آن چیدد کامیاب سود مقصود آید نخل بیست که
نخستین میوه اش ثمره دولت و شاد کامیست و نهال بیست که
اولین شگوفه اش گل شهرت و نیکنامی چهره نما مرآت بیست که
جمال شاهد مطلوب درو نمایش گیرد و عقده کشا مفتاح بیست
که طلسم گنج سعادت بان کشایش پذیرد * * نظم *
آرایش ملک هفت کشور سخنست * اکسیر سعادت سخنور سخنست
نتوان بزبان وصف سخن کرد بیان * کز هر چه سخن گفتد برتر سخنست
خاصه در روزگار هنر پردری و هنرمند نوازی زینت بخش این

(۱۸)

زمان مسعود و اورنگ آرای این عهد سعادت اساس یعنی خدیو
هوشمند نکته رس، نظرت بلند، دقیقه شناس که به یمن احسان و
تحسینش مستعدان هذروز به بخت والای هنرمی نازند و از خاک
آستان فیض مکاشف نکته سنجان بالغ نظر بعمل کیماء سخن اکسیر
سعادت جاوید میسازند آن شهشاه قدردان دانش پسند که از پرتو
تربیتش کوکب تیرگ ارباب معالی نور بخش مهیل یمانی و
بفروغ عاطفتش پیشانی طالع اهل هنر چون جبین خورشید
نور انیسست بطنطنه کوس اقبالش بخت نمودگ ارباب استعداد از
خواب گران ناکمی جسته و در مصر مکرمت و انصالش یوسف
سخن بصد عزیزی بر کرسی قبول نشسته جویری که تا اکنون از
زمانه بر خردمندان سعادت لطفش بصد گونه داجوئی بتلافی
آن پرداخته و عیبی که همیشه مایه داران دانش از بخت زبان کار
داشتند حسن انصافش رفیع آنرا از متمعات داکرسی شناخته
اگر درینمعنی سخنی باشد قیاس صدق آن از حال من نا توان
توان گرفت که پس از عمری که چون حرف وفا از خاطر روزگار
فراموش و در زاریه گمنامی با شاهد ناکمی دست در آغوش بودم
بآبروی سخن درین زمان دانش طراز روشناس محفل عزت
و امتیاز گشته غبار بدرونقی از چهره طالع زدودم و به یمن مدیح سگالی
ابن اورنگ نشین کشور مفاخر و معالی کامبخش کام و زبان گردیده
گوی دولت از همکفان ربودم مشاطه شهر بنات افکارم را که از بخت
بستگی در نهانکه ضمیر پرده نشین بودند بزبور ثناء خدیو زمان
آراسته در بزم اشتهار جلوه داد و صدیقی روزگار جواهر معانی شاهوارم

(۱۹)

را که از فقدان مشتری و کساد بازاری درگرو عقده طالع مانده بود
 آب و تاب اعتبار داده بنظر قبول شهنشاه جوهر شناس رحماند
 بدستگیری طبع سخن مرا از حقیض مذلت و خمبول برآمده بر بساط
 عزت و قبول نشستم و بسحر طرازی خامه نکته پیرا طلسم گنج
 معنی کشوده کار نامه هنر بر پیشطاق شهرت بستم بخت خفته سر
 از کنارم برگرفت دولت بیدارم در برآمد آسمان قدر گوهرم شناخت
 زمانه گوهر قدرم آشکارا ساخت کامیاب سعادت جاوید گشتم زله
 بندخوان امید گردیم در لقم بمبار کبان آمده مزده حصول مقصود داد
 یوسف گم گشته بخدم بوی پیراهن بچشم روشنی دل فرستاد ایام
 که همواره تلخ کام ناکامیم داشت از نپی خامه چاشنی نیشکرم چشاندید
 و درران که پیوسته پایه قدرم می نهفت دستم گرفته بر بالای دست
 عطارن نشانید طوطی خوشنوا می کلکم بشیرین زبانی ثناخوان بزم
 اقبال گشته شکر چش نوال لطف و انضال سایه ذر الجلال گردید
 و عندلیب نوا سنج طبعم در آب و هواء بهارستان جود و احسان
 خلیفه جهان گل گل شکفته باهنگ شکر مرانی صغیر صریح بر کشید
 آثار قلم بطفیل نشر مناقب این بر گزیده الهی چون بوی گل از
 فیض همراهی صبا بهر مو انتشار یافت و ملک سخنم بمیدان ثناء
 شهنشاهی مانند رشته به تبعیت گوهر سمت قبول پذیرفت •

• نظم •

طبعم از اقبال ثنا گشتری • یافت در اقلیم سخن سرری
 نطق من اعجاز معینا نمود • خامه بدستم بدیدضا نمود
 گرچه بسی بیده بهتافتم • کام خود آخر ز سخن یافتم

(۲۰)

خاطر اگر چند درز رنج برد • لیک از مایه صد گنج برد
 بخت که میکرد رم از نام من • گشت بانسون سخن رام من
 خضر فلم از ظلمات دوات • ربخت بکام دلم آب حیات
 داد ملک از پس فاکسیم • دوات جارید فکو نامیم

کیفیت احراز این موهبت علیاً آنکه در آغاز نخستین سال
 جلوس همایون شهنشاه مهر افسر پیر سریر که کویک بخت جهان
 کشا و دیر دوات عالمگیرش از ارج سروری و اقبال پرتو سعادت
 بر جهان گسترد و خورتید عالم آرای جاه و جلالش از مشرق شرف
 رکمال و مطیع نصرت و فخری جلوه جهان افروزی آغاز کرد این
 عجار کونی حقارت و ذره منشی محمد کاظم بن محمد امین منشی
 که شطری از اوقات بمقتضای تقدیر گوهر پی بهای حیات را دست
 مرصوده بحاصلی ساخته روزگار به بطالت می سپرد و بحکم ضرورت
 یکچند در بند زامماعدی ایام چون مرغ زیرک در دام بسر می برد
 بناوری دولت و رهبری توهمش شرف استلام این مدد فلک احترام
 دانده ظلمت زدای اختر طالع گردید و ناصد سعادت بذقش
 ارادت آراسته در سلک بندگی و خدمتگذاری انتظام گزید و اگرچه
 از بغض هم پادشگی تنگ مایکان سخن و فرو پایکان این فن که
 همواره چهره قدر سرمده داران معنی بناخن عیب همکاری آن گروه
 خرابنده است مدتی بود که طبع غیرت منش هوای سودای سخن
 سوئی از سر نهاده بار ناموس انشا از دوش خاطر بر گرفته بود و
 دل نکنه سنج معنی گزین را از تعادی ترک مهارست این صنعت
 بدیع آئین بمضمون اینمقال که •

• ع •

(۲۱)

بص که خاموش نشستم سخن از یادم رفت

طرز سخن طرازی و شیوه شیوا زبانی از یاد رفته لیکن چون هر خوشی ذوق دولت آسنانبوس درگاه معلی و نشاء کامیابی این سعادت و الا طبع اسروده را بگلگونه نشاط چهره برافروخت و غنچه دل پژمرده را بتازگی شگفتگی آموخت زبانرا شوق سخن و خاطر را خار خار معنی تازه گشت و بگلک استعجال صفحه چند بانشای مدایح و محامد این ذات اقدس نگاشته تحفه انجمن اقبال و هدیه بارگاه عز و جلال که معدن گوهر دانش و استعداد و موطن منتخبان قلمرو ایجاد است گردانید از آنجا که دران محفل عزت انصاف و قدردانی را پایه بلند و از محاسن عادات ارجمند این خدیو خرد پرور هنر پسند است که از ارباب معنی گلی بگلشنی میگردند و گوهری به معدنی می پذیرند آن خرف ریزهای ساحل خیال که جز عرق تشویر و انفعال آبی نداشت بانوار نظر قبول و تحسین شهنشاه جوهر منج دانش آئین آب و تاب در خوشاب یافته پسند خاطر دقیقه یاب افتاد و روش انشا و اسلوب کلام این بی سرانجام ملایم طبع اقدس آمده اشاره معلی صادر شد که بدایع وقایع این دولت کرامت آئین و سلطنت سعادت قربن را که زینب نسخه مفاخر فرمان روایان پاستافی و عنوان دیباچه خلافت و کشور ستانلیست و کم کسی از سلاطین جهاندار و خواقین پیر اقدار را مثل آن احوال بدیع و صفت شگرف از شکوه همت در سموخ عزیمت و اصابت رای و مقنات تدبیر و جلایل فتوحات و عظیم محاربات و مساعی مشکوره و کوششهای موفوره روی داده بنیروی تکاپوی معی فراهم

(۲۲)

آورده بی شائبه بیش و کم بقلم صدق رقم در قید تحریر کشد و آن
جوهر اقبال را که هر یک آویزگ پدشطاق عز و جلال تواند بود بسلاست
بیدان و جزالت کلام در حدک تالیف و ترتیب انتظام بخشد تا این
نسخه نامی و صحیفه گرامی بر صفحه روزگار بیدار گارمانده پس ماندگان
قافله هستی را که از گران خوابی نشاء عدم شرف ادراک این زمان
مسموم در نیامده عین حرمان این سعادت عظمی دارند سرمایه
اطلاع بر شرایف سوانح این عهد سعادت فرجام که ایام دولت روزگار
و روزگار دولت ایام است تواند شد تا باری اگر بچشم عیان و مدرک
بصر مشاهده مآثر حشمت و جلال این خدیو کامل الذات قدسی
میر نکرده باشند از راه علم و خبر و وساطت اوراق و دفتربرقایق
احوال فرخنده فال و جزئیات وقایع عهد اقبالش آگهی یافته اندکی
از بسیاری بمدارج کمالات نامتناهی این برگزیده الهی پی برند و
اگرچه اقدام برین امر جلیل و اتمام این شغل نبپول از اندازه توانایی
و امتعداد خود فراتر میدید اما چون میامن توجه و التفات
شهنشاهی که انصرام بخش هرگز و عقده کشای هر دشوار است
دل را نیروی جرات داد و همت را بلند پایگی بخشید •
• نظم •

من هم کمر قبول فرمان • بعتم بمیان خدمت از جان
بفشتم و خامه برگرفتم • این بار گران بحر گرفتم
تا سرکنم این شگرفنامه • باریک شدم چوموی خامه
لطف از شعور حسن خدمت از من • فرصت ز مپهر همت از من
و این ناچیز ذره را از خلعتخانه مکرمت بشریف مرافرازی این

(۲۳)

خدمت بلند رتبت قاصت امتیاز افراخته حکم معالی بطفرای نفاذ پیوست که وقایع نگاران پیشگاه حضور و سررشته داران سوانح اقبال نسخه واقعات گرامی و فهرست واردات احوال حامی ماه بهماه و سال بسال با وقایع صوبجات و حقائق ولایات که از اطراف و اکناف ممالک به پیشگاه خلافت می آید براقم این دفاتر سعادت میارند و جزئیات احوالی که خود آنرا معاینه نکرده باشد مثل تفصیل حقائق بعضی جنود ظفر اعلام که بیورشهای نصرت انجام معین بوده اند و کیفیات مراتب صحارباتی که اولیاء دولت را باعداء سلطنت واقع شده از تقریر معتمدان کار آگاه درست گفتار که دران عساکر نصرت و معارک فیروزی شرف حضور دریافته اند استماع نموده درین دفاتر اقبال ثبت نماید و مقدماتی که تقدیش آن محتاج بعرض اشرف باشد از زبان کهر بیان خلیفه زمان که لسان صدق عبارت از انست نیشوده بارشاد آن رموز، ان اسرار ملک و ملت بزبان کلام دران بر اساس تحقیق نهد و مقرر شد که هرچه ازین سوانح دولت پیرا نگارش یابد بعد از ترتیب درمت و تهذیب شایسته داستان داستان ازان نامحظ ظفر ناصهای پاستان در خلوات قدس و اوقات مناسبت بعرض اشرف شهنشاء دقیقه رس نکرده دان رسد تا هم آن سوانح سعادت طراز همت تصحیح و تلقیح یابد و هم شاهد لفظ و معنی بیمن اصلاح و ارشاد آن شهنشاء بیدشور دانش نهاد زیب و زینت پذیرد و این کتاب میمنت عنوان را که ماندصیت دولت و طنطنه صولت آن حضرت عالم گیر باد بمناسبت لقب اشرف اقدس بعالم گیر نامه موسوم ساخته حکم

(۲۴)

فرمودند که چون احوال فرخنده فرجام ایام بادشاهزادگی از ولادت با سعادت تا هنگام عالم آرائی اقبال و جلوس بر اورنگ عظمت و استقلال در کتاب مستطاب بادشاهنامه که مشتمل است بر سوانح عهد سلطنت و فرمان روائی مظهر تائیدات ربانی مورد توفیقات سبحانی اعلیٰ حضرت صاحب قران ثانی مفصلاً مذکور و مسطور است عنان کمیت آسمان خرام خامه از تکاپوی آن زادی معطوف داشته بگزارش وقایع ایام سلطنت و سریر آرائی پردازد و از هنگام نهضت موکب معلی از دکن بمسقط اورنگ خلافت که در جمادی الاولی سنه هزار و شصت و هفت هجری روی داده و آغاز جهان انورزی و عالم آرائی و مبدأ انکشاف صبح سعادت و جهان کشائی است داستان طراز گشته هزده ساله احوال را یک مجلد سازد لیکن وجه نیت و پیشنهاد همت آنست که اگر بخت یاری و روزگار مددکاری کند پس از پدیدایش این گلشن جاوید بهار اقبال و نگارش معظمت احوال فرخنده مال بجهت شادابی گذار بیان مجملی از سوانح دولت ادزای عهد بادشاهزادگی که متضمن بدایع و فایع و فتوحات متبرک است مرقوم کنگ نکرده سنج حقایق نگار ساخته مقدمه این فهرست دولت سازد امید که بمعاضدت همت و مساعدت سعادت توفیق اتمام این نسخه میمنت طراز که فهرست ابواب شوکت و بختیاری و دستورالعمل آداب خسروی و چهارنداریست یافته عطری از شرائف مناقب و مفاخر این خدیو کشور باطن و ظاهر بخامه صدق نگاشته شود تا هم اندکی از حقوق نعمت و مکرمت شهنشاهی که نمونه ایست از جلال نعماء الهی از ذمه عبودیت ادا سازد و هم

(۲۵)

بر آیندگان شاهراه همتی که توفیق اقتداء و تاشی باین خصال
قدسی یا بند حقی ثابت نماید و چون زبان خامه را یا رای آن
نیعمت که درین صحیفه معالی تصریح باسم مقدس معلی نماید
در هر جا ازان بلفظی شریف و عبارتی بدیع که مناسب مقام و
ملازم موق کلام باشد تعبیر مینماید و حضرت صاحب قران ثانی را
بر حسب اشاره والا باعلی حضرت و حضرت اعلی نام برده از دارا
شکوه و شجاع و سلیمان بی شکوه و و نا شجاع سخن میسراید •
کمال اهت بطریق اختصار و اجمال •

ذکر بدایع وقایع و احوالی که اسباب و
مقدمات طلوع نیر سلطنت و سطوع تباشیر
صبح اقبال این برگزیده ذوالجلال از مشرق
سعادت کمال است بطریق اختصار و اجمال



ابتدای سواری ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ
زیب بهادر عالم گیر بادشاه غازی از دکن بسمت هند
حکمت طراز کارخانه امکان که وقوع حوادث عالم کون بتوسط
ابواب و وسایل صوری ربط داده و بنام حدوث سوانح نشاء صورت
بر اسلیم وجود وسایط و علل ظاهری نهاده چون خواهد که از نگار
خانه تقدیر بملک بدائع نگار ارادت نقش لطیفه مصلحت آمیز
بر لوح وجود و کارگاه ابداع کهد و صورت تفسیه خبرت بخش عبرت
انگیز از جلیل قدرتها در قایق حکمتی پی منتهاء خویش بر روی

(۲۶)

کار ایجاد و اختراع آورد تا اهل دانش و بینش که نظارکین منظر
 شهود و تماشائیان عرصه آفرینش اند محو تماشای آثار قدرت و
 مسمت نظاره آیات صنع او گشته دیده بصیرت و اعتبار برکشایند
 و از پرده نقش و نگار حوادث امکانی مطالعه عجایب حکم پنهانی
 و مشاهده غرایب مصالح آسمانی نمایند هرآینه برونق مود آء
 صدق انتماء اذا اراد الله شیئا هیئی اسبابه نخست پیشکاران پیشگاه
 قدرتش احباب و مقدمات وقوع آن امر شکر ف باحسن وجهی
 سامان و سرانجام کنند و کار گذاران نهانخانه حکمتش شرایط
 و معدّات ظهور آن سر بدیع از پرده خفا بمنصه شهود جلوه دهند از
 نظایر صدق این مدعا صورت حال خجسته مال شهذشاه گردون سریر
 عالم گیر است که چون حکمت کامله ایزدی تقاضاء آن نموده بود
 که درین عهد شرافت قرین و زمان میمنت آئین خورشید گیتی
 آرامی دولتش از مشرق سعادت و فیروزی جلوه جهان افروزی
 نماید و بهار عالم پیرای سلطنتش بفیض معدّات و انضال کلبن
 دین و کائنات را به پدراید عالم پیراز مر دولت جوانش نشاط
 جوانی از سرگیرد و جهان کهن بمعماری نثار عدل و احسانش از
 نورونق پذیرد لا جرم کار کزان آسمانی برونق تقدیر ازی و حکمت
 ربانی همواره در پیشگاه ظهور اعداد مواد سلطنت و جهانبانی
 آنحضرت می نمودند و پیوسته در عالم اسباب انتظام بخش
 مقدمات خلافت و کشور ستانی او بودند زمانه هر سانحه که می
 انگیزخت توطیه ظهور نور عالم آرامی او بود مظهر هر نیرنگی که
 می نمود مقدمه وصول نوبت کشور کشانی او چرخ دوار در اطوار

(۲۷)

لیدل و نهار برای طلوع اختر بخت و اقبالش میبرد و دور میگرد و
 شطرنجی روزگار درگسترون بساط حوادث منصوبه دولت و کمالش
 میدید چنانچه حدیث وقایع و احوالی که از موجبات مطوع نیر
 خلافت و جهان بانی آن فرازند؛ لواء گیتی ستانیدست و خامه
 حقایق نگار درین دفاتر نصرت مآثر بذکر مجملی ازان پرد؛ از
 جمال شاهدسقال میکشاید و تصدیق اینمعنی مینماید شرح شمه
 ازین سوانح بدیعه آنکه هفتم ذی حجه سال هزار و شصت و هفت
 هجری اطلی حضرت صاحب قران ثانی را در دار الخلافه شاهجهان
 آباد بحسب تقدیر آسمانی عارضه جسمانی برپیکر مقدس و عنصر
 همایون طاری شده مزاج اشرف از منهج صحت و قانون اعتدال که مناط
 علامت احوال و استقامت افعال است منحرف گشت و چون ایام
 کوفت امتداد یافته ضعف قوی روز بروز صحت تضاعف و اشتداد
 می پذیرفت و ازان جهت بنظم و نسق امور مملکت نمی پرداختند
 و سایه توجه ببارگاه پدیر نشان خاص و عام و محفل خلد آئین
 عملخانه نمی انداختند و خلایق که هر روز بمشاهده جمال مبارک
 آن حضرت معتاد بودند مدتی مدید از فیض طلوع آن نیر اوچ
 عظمت و جلال محروم گشتند و انواع اختلال باحوال ملک و دولت
 راه یافته فساد عظیم در مملکت فلک فسحت هندوستان بهمرسید
 و دارا شکوه ناخلف باطل پیروزه که خود را ولی عهد میدانست و
 باوجود عدم قابلیت رتبه و الاهی سلطنت و مردوی همیشه خلعت
 استحقاق این امر جلیل القدر بمقراض طمع بر قامت نارمائی
 اعتماد خود می برد و پیوسته سواد این تمنای بیجا در سرداشته

(۲۸)

باین آرزوی خام و هوس ناتمام از پایه سربر خلافت مصیر جدائی نمی گزید درینوقت که حضرت اعلی را شغل طبیعت بدفع آن عارضه جسمانی و استغراق نفس در تدبیر کشور بدن مانع اشتغال بتدبیر امور جهانبنی و قیام بمصالح فرمان دهی و حکمرانی شده بود و از کمال ضعف و آزار چنانچه باید بمهمات ملک و دولت نمی توانستند پرداخت انتهاز فرصت نموده از بیخردی و زیاده سری زمام اختیار سلطنت که نه درخور مطرت و اندازه استیصال او بوده بقبضه افتدار خود آورد و دست استقلال آن حضرت از مراتب ملک و مال و نظم امور درات و اقبال کوتاه ساخته باقتضای رای سست بنیاد بروتی خواهش و متمدنای خود در جمیع کارها عمل می نمود و چون خرد را هدم نداشت از تبه رانی راه وصول خبرها باکثاف و حدود مسدود ساخته خطوط و نوشتههای مردم را میگرفت و وکلاء دربار جهان مدار را منع نوشتن حقایق و اخبار باطراف و اقطار نموده بمحض تهمت و مظنه محبوس و عقید می ساخت چنانچه جماع شاهزاده های عالم مقدار و امراء نامدار و سایر مردمی که در بلاد و صوبه های این مملکت وسیع بودند بلکه اکثر بار یاقان مدد خلعت و ملازمان عدده سلطنت و سایر اهل دارالخلافت که حیات با برکت آن حضرت باور نمی نمودند تا آنکه باین حباب خلیل عظیم باحوال منک راه یافته هرکشان هر گوشه و کنار و متمدن آن هر صوبه و سرکار هر بقعه و فساد برداشتند و رعایاء واقعه طلب در هر جا که بودند ترک مال گذاری نموده تخم بغی و عصیان در زمین تهر کاشتند و زنده رفاه کار بجائی رسید که

(۲۹)

مراد بخش در گجرات رایت خودسری افراخته بر تخت نشست و خطبه رسکه بنام خود کرده اعم سلطنت بر خویش بست و ناشیجاع در بنگاله همین صفاک پیش گرفته بر سر پتفه لشکر کشید و از انجا پیشتر آمده به بنارس رسید و از کارهای ناصوابی که دران ایام از بی شکوه برگشته بخت تیره سرانجام بظهور رسید آن بود که چون مواد شوکت و استقلالش بپایه کمال رسیده و کثرت اسباب جاه و مکنت سرمایه پندار او گردیده با سپاه سونور در پیشگاه حضور بود و حضرت اعلی در ایام این کونست ملاحظه عظیم ازو داشتند و بذات رعایت مراتب حزم و احتیاط در اکثر امور سلوک طریق مدهنده و مسامحه با او می نمودند و بمقتضای ضعف و وهن قواد جسمانی که باعث فتور در مشاعر نغمساندست چشم از صلاح دولت خویش پوشیده ارضاء عمان آن خود سر نموده بودند و در استرضاء خاطر و انجاء مطالب و ملتعماتش میکوشیدند درینوقت از غایت رعیت و هرامی که همیشه ازین خدیو نیروز مند رستم نهیب در دل آن ناقابل بی نصیب جا کرده بود آن حضرت را بانواع تخیلات و تصویبات برین آورد که اکثر عساکری را که بجهت تسخیر ولایت بیجاپور کومکی موکب نصرت سائب و ملازم رکاب ظفر انتساب شهنشاه مالک رقاب بودند در عین آن یورش فیروزی اثر که فتح بیجاپور نزدیک شده بود به پیشگاه حضور طلبیدند و انصرام آلمهم باین موجب در عقد تعویق و تاخیر افتاده از عظاماء امراء کومکی غیر از معظمان شاهنواز خان و نجاتخان کسی در دکن نماند و چون از تبه زائی و نماندست اندیشی بتدبیر ناقص خود چنین

(۳۰)

اندیشیده بود و صلاح کار خویش درین دیده که مقدمه سرکشی
 ناشجاع و مراد بخش را بهانه فرستادن عساکر پادشاهی بدفع
 واستیصال ایشان ساخته هم در حین حیات میمنت آثار حضرت اعلی
 به نیروی استظهار آنحضرت کار آن هر دو بسازد و پس ازان بجمعیت
 خاطر و فراغ بال با تمام لشکرهای خویش و عساکر پادشاهی بمهم
 دکن و تدبیر کار این برگزیده آاهی پردازد و بودن خود و اقامت
 رایات عالیات در مستقر الخلفه اکبر آباد که وسط این مملکت
 مظهر بصطت و پای تخت این سلطنت ابد مدتست در حصول
 این مدعا اوفوق و ادخل میدانست و نیز میخواست که خزاین
 و ذخائر انجاد در دامت او باشد لهذا باین اندیشههای ناصواب حضرت
 اعلی را بانواع ترغیبات در عین اشتداد مرض که هنگام سکون و
 آرامش بود نه وقت نهضت و جنبش و جز خواص و نزدیکان
 آن حضرت را نمیدیدند و عامه خلائق هنوز جزم بحیات فائض الانوار
 نداشتند تکلیف عزیمت بجانب مستقر الخلفه اکبر آباد نمود
 بنابراین رایات جاه و جلال بیستم محرم سنه هزار و شصت و هشت
 هجری مطابق سنه سی و یکم جلوس همایون از مرکز خلافت
 انتهای نموده نوزدهم صفر سایه وصول بمستقر الخلفه انداخت
 و در اینجا چون خواست که مکنون خاطر نسل اندیش خویش بفعل
 آرد بانغوای حضرت اعلی کوشیده راجه جیسز که کچواهد را که عمده
 راجهای عظام و رکن رکن این سلطنت ابدی دژام بود با چندی
 از امراء نامدار و عساکر بیشتر پادشاهی و سپاهی فراران از خود
 باتو بخانه و سایر اسباب محاربه بمرداری سلیمان بی شکوه مهین

(۳۱)

نا خلف خویش بر سر ناشجاع تعیین نمود و لشکرهای مذکور چهارم
 ربیع الاول این سال از معتقر الخلافه بدان سهم روانه شدند و بعد از
 طی منازل از بنارس گذشته در موضع بهادر پور که بمصافت
 در نیم کوره از بلده مذکوره بر کنار آب گنگ واقع است و ناشجاع
 آنجا رحل اقامت انداخته نواره بنگاله را که عبارت از کشتیهای آن
 ولایتست نزدیک خود داشت بقاصله یک و نیم کوره برابر لشکر او
 نزول نمودند و در کمین فرصت و دستبرد می بودند تا آنکه بدست
 و یک جمادی الاولی بیبانه تبدیل منزل و تغییر مکان آرازه کوچ
 در انداخته سحرگاه یاراد جنگ و پیکار سوار شدند و هنگام صبح که
 شجاع مغرور بی پروا خواب آلود غفلت و بیخبری بود و تسویه
 صفوف رزم و جدال و تمهید مقدمات حرب و قتال ننموده ناگهان
 از سرخده و غدر بر لشکر او ریختند و بباد حمله آتش کارزار بر
 انگیختند و آن بیخیزم ناتجربه کار بعد از اندک اویزشی چون کار از دست
 و دست از کار رفته بود خود را نواره رسانیده بدای مردی سرعت سیر
 کشتی رهگرای فرار گردید و همگی اردو و خزانه و توپخانه و دواب
 و کارخانجاتش عرصه نهب و غارت شد و بکام و ناکامی از پتله گذشته
 بمونگیر رسید و در صد محافظت آن در آمده روزی چند آنجا
 ثبات و توقف ورزید و چون لشکرهای که بتعاقبش رفته بودند
 بنهخیز مونگیر و بر آوردن از ازان حدود نیز مامور شدند در آنجا هم
 مجال درنگ نیافته روانه بدکله گشت و مونگیر تا پتله ضمیمه اقطاع
 بی شکوه شد و جمعی از نوکران و مردم او را که در معرکه دار و گیر
 بحسب تقدیر دستگیر شده بودند بی شکوه با کبر اباد طلبیده بعد از

(۳۲)

اهانت و تشهیر بحکم بیمررتی و تساوت قلب بقطع ید عقوبت نمود و از انها تنی چند بدان گزند نقد روان از کف داده دستخوش فنا گردیدند و آن بدکیش بلخرد بارتکب این نگوهیده کردار که اکبر کبایر و آقام و سرمایه مخط و غضب حضرت قهار شدید الانتقام است گرانبار و زرد و وبال گشته خزی و نکال صوری و معنوی اندوخت و در همان ایام که سلدان سی شکوه را بمقابله و مدافعه ناشجاع تعیین نمود چون از سطوت اقبال دشمن مال خدیو روزگار بغایت خایف و هائب بود در تدبیر کاران برگزیده آفریدگار چنان اندیشید که لشکری عظیم بصوب مائوه که سر راه دکن است بفرستد تا در اجین که حاکم نشین آن ولایتست تمدن گزیده بحفظ قلاع و حدود آنجا پردازند و کنار آب نرنده و گذرهای آن بقید ضبط در آورده مد راه دکن باشند و بذابری اندیشه واحد بسخنان غرض آلود مصالحت نما و مقدمات غوایت آمیز فساد افزا حضرت اعای را برین آورد که چشم از رعایت صلاح دولت و اقبال و ملاحظه حسن عاقبت و مآل پوشیده و از منہج مستقیم عقل و رای عدول و وزیده تجویز این معنی نمودند و راجه جمولت سنگه راتهور را که زبده راجهای هندوستان و بمزید شوکت و کثرت لشکر پدشواهی امراء عالی مکان بود و آنحضرت اورا مهراجه خطاب داده رکن رکن دولت و ستون قویم سلطنت میدانستند با چندی از امراء ذمی شوکت و عدههای دولت و لشکری گران و فوجی بیکران و خزانه و امر و توپخانه فراوان بصوب مائوه تعیین فرمودند و چون دفع مراد بخش نیز مکنون خاطر آن فتنه پزده بود و میخواست که کل او هم بکیفیت حال ناشجاع